



## درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ آبان ۸۹  
مصادف با: ۳۰ ذی القعدة ۱۴۳۱  
جلسه: ۲۹

موضوع کلی: مسئله اول  
موضوع جزئی: تذیل: احکام اجتهاد

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بعد از آنکه عدم وجوب شرعی اجتهاد به لحاظ عمل خود شخص ثابت شد و معلوم شد اجتهاد برای مکلفین ضرورت شرعی ندارد و اینطور نیست که همه مکلف باشند برای اعمالشان احکام شرعی را خودشان استنباط کنند و واجب نیست عمل بر اساس استنباط خودشان باشد، بلکه رجحان می تواند داشته باشد کما اینکه طبق بعضی از روایات معلوم شد یک ثواب و پاداشی تفضلاً از طرف خداوند تبارک و تعالی برای کسی که تفقه در دین می کند ثابت است.

بعد از آن که معلوم شد استنباط و اجتهاد وجوب شرعی ندارد دیگر بحث از اینکه آیا وجوب اجتهاد به لحاظ عمل نفسه وجوب عینی است یا کفایی دیگر معنی ندارد، چون بالاخره عین ی و کفایی بودن متفرع بر وجوب شرعی است و وقتی وجوب شرعی را انکار کردیم دیگر نمی توان گفت که این وجوب عینی است یا کفایی.

این بحث را داریم که اجتهاد به لحاظ رجوع دیگران وجوب عینی دارد یا کفایی؟ اما به لحاظ عمل خود شخص دیگر معنی ندارد بگوئیم این وجوب کفایی است یا عینی، اصلاً به این لحاظ کفایی دیگر معنی ندارد و اگر گفتیم بر همه مکلفین واجب است خودشان احکام را استنباط بکنند این دیگر معنی ندارد که در عین حال کفایی باشد یعنی یک عده ای بروند این کار را انجام بدهند مثل اینکه نماز خواندن واجب است اگر یک عملی واجبی شمرده شد دیگر معنی ندارد که در یک عده ای منحصر شود و با عمل آن عده از بقیه ساقط شود لذا ما در این مقام یعنی به لحاظ عمل نفسه نمی توانیم بگوئیم که این اجتهاد وجوب عینی دارد یا کفایی. پس این بحث در مورد وجوب اجتهاد به لحاظ عمل نفسه منتفی است.

### جهت ثانیه:

ما از اول بحث کردیم که سخن ما در احکام اجتهاد است و گفتیم که در چند مقام بحث می کنیم: مقام اول مربوط به احکام اجتهاد فی نفسه بود و در این مقام گفتیم دو جهت مورد رسیدگی قرار می گیرد در جهت اول احکام اجتهاد به لحاظ عمل شخص بحث می شود و جهت دوم حکم اجتهاد به لحاظ رجوع غیر می باشد. آیا اجتهاد به لحاظ اینکه دیگران به او مراجعه بکنند نه صرفاً برای عمل خودش لازم است یا نه؟ یعنی برای اینکه بتوان پاسخ دیگران را داد آیا اجتهاد و استنباط لازم است و لازم است کسی برود تحصیل اجتهاد بکند یا خیر؟ در اینجا هم مانند جهت اولی از دو ناحیه بحث می کنیم یکی مقتضای حکم عقل و یکی مقتضای شرع.

## اما از نظر عقلی:

از نظر عقلی ببینیم اجتهاد برای پاسخ دادن و جواب دادن به سؤالات دیگران و به لحاظ رجوع دیگران لازم است یا نه؟ وجوب ندارد، در اینجا آنچه عقل در این مرحله حکم به آن می کند چیست؟ کاری به م لاکش نداریم، عقل با وجود علم اجمالی به تکالیف و لزوم امتثال آن تکالیف حکم می کند به ضرورت تحصیل مؤمن از عقاب، و می گوید باید کاری کنی که از عقاب خودت را رها کنی و احتمال عقاب را در مورد خودت منتفی سازی. این تحصیل مؤمن از عقاب و تخلص از تبعات مخالفت تکالیف مولی نسبت به خود شخص است و باید نسبت به خود مؤمن از عقاب حاصل بشود و هیچ ملاکی نداریم که لازم باشد بر اساس آن ملاک عقل حکم بکند که بواسطه آن باید کاری کرد که دیگران از تبعات مخالفت تکالیف رهایی پیدا بکنند.

پس در اینجا می خواهیم ببینیم که آیا عقلاً لازم است کسی برود تحصیل اجتهاد کند برای اینکه دیگران عقاب نشوند؟ این ملاک لزوم تحصیل مؤمن از عقاب به هیچ وجه نمی تواند اثبات کند لزوم اجتهاد را به لحاظ رجوع دیگران.

## اما مقتضای شرع:

آیا شرعاً اجتهاد واجب است برای اینکه دیگران رجوع به او بکنند؟ اصل وجوب اجتهاد را بح ث می کنیم که آیا اجتهاد واجب است و کسی باید تحصیل کند احکام را از روی ادله تا بتواند در هنگام رجوع دیگران پاسخگوی آنها باشد؟ حکم شرع در اینجا چیست؟

در اینجا دو دلیل برای اثبات وجوب شرعی اجتهاد می توان ذکر کرد:

**دلیل اول:** ادله دالیه بر لزوم حفظ شریعت از اضمحلال و اندراس است و همچنین ادله ای که دلالت می کند بر وجوب تلاش و کوشش برای ابقای دین، در اینجا ادله ای داریم هر چند لسان این ادله متفاوت است اما این ادله دلالت می کنند بر اینکه باید شریعت و دین را حفظ کرد و باید آن را از اندراس و اضمحلال نگه داشت. حفظ دین و ارکان و پرچم دین خدا از واجبات شرعی است که در روایات مختلف بیان شده است.

اگر این کبری اثبات شود و ادله ای داشته باشیم مبنی بر ضرورت حفظ دین از اضمحلال مصون و اندراس آنگاه راهها و طرقی که موجب حفظ دین هستند واجب می شود. اجتهاد و استنباط احکام یکی از راهها و طرق موجب بقای دین و حفظ شریعت از اضمحلال و اندراس است.

## بیان ذلک:

برای اینکه اگر ما حکم به وجوب اجتهاد نکنیم و اگر شرعاً واجب نباشد، از طرفی رجوع مردم به میت ابتداءً جایز نیست و مجتهدپیری که بوده اند اینها از دنیا می روند نسل بعدی که می خواهد احکام شرعی را عمل بکند باید برگردند به همان مجتهدپیری که قبلاً زندگی می کردند. کسانی که تقلید می کردند می توانند باقی بمانند اما تقلید ابتدائی از میت که جایز نیست و را بعداً بررسی خواهیم کرد ولی در اینجا به عنوان یک اصل موضوعی می پذیریم. اجتهاد اگر واجب نباشد تقلید یا احتیاط باید شود، تقلید هم منجر به تقلید ابتدائی از میت می شود و باید حکم کرد که تقلید ابتدائی از میت جایز است. در حالی که

تقلید ابتدائی از میت جایز نیست احتیاط هم در بعضی از موارد امکان ندارد و در مواردی که احتیاط ممکن است این در واقع متوقف است بر شناخت کیفیت و طریق احتیاط که این هم برای عامی مقدور نیست و هر کسی نمی تواند احتیاط کند و باید طریقه آن معلوم شود.

مشکل دیگر احتیاط این است که اگر قرار باشد در همه امور احتیاط شود این یا عسر و حرج و یا اختلال نظام را به دنبال خواهد داشت و اساساً چنین احتیاطی مشروعیت ندارد و ما از اول گفتیم که احتیاطی که مخل نظام اجتماعی باشد این اصلاً مشروعیت ندارد. پس احتیاط این محاذی را دارد و تقلید هم به عنوان ابتدائی از میت محل اشکال است. اگر قرار باشد کسی حق تقلید نداشته باشد، احتیاط هم برایش مستلزم عسر و حرج باشد و از طرفی هم کسی نباشد که عامی به آن شخص رجوع کند و سؤالات خود را بپرسد و احکام خود را از وی یاد بگیرد لازمه آن این است که باب احکام شرعی و استناد عمل به شرع منسد بشود که این قطعاً قابل قبول نیست.

سؤال: بالاخره طریق منحصر در اجتهاد نیست تا با ترک آن دین مضمحل شود

استاد: اینکه بیان شد دلیل ما به نحو کلی می گوید ضرورت دارد بقای دین و تلاش برای حفظ دین و جلوگیری از اضمحلال دین و ادله بر این عناوین کلی دلالت می کنند و ما اجتهاد را یکی از مصادیق آن می دانیم، اگر شما در این مقدماتی که ما برای اثبات این مدعی گفتیم اشکالی دارید بیان کنید ولی ما این گونه بیان کردیم که اگر اجتهاد واجب نباشد و بالاخره کسی نباشد که این مسیر را بداند و استنباط احکام را یاد بگیرد بالمآل سر از اضمحلال در خواهد آورد زیرا هرکدام از احتیاط و تقلید مشکلاتی دارند و نمی توانند در اینجا جاری باشند و حتی اگر تقلید ابتدائی میت هم جایز باشد در موضوعات حادث جدید چه باید کرد؟

پس ما می گوییم که اگر اجتهاد واجب نباشد موجب اضمحلال خواهد بود. دلیل دیگر هم دارد اینکه اگر قرار باشد کسی مسائل یک علم را بررسی نکند و آن علم پاسخگوی سؤالاتی که در مورد آن علم است و مسائلی که در آن علم نوپدید است نباشد و صرفاً همه سخن های گذشته را بگویند به مرور این علم از بین می رود که در همه علوم از جمله اجتهاد این گونه است و موجب اضمحلال است. این صغری و کبرای ما در این دلیل بود.

اگر این دو مطلب را بپذیریم اول اینکه احتیاط مستلزم عسر و حرج است و دیگر اینکه اگر این دو را ثابت کنیم اجتهاد خود به خود به عنوان یک راهی برای حفظ دین لازم است و فرض ما این است که یک ی از راه های بقای دین و تلاش برای جلوگیری از اضمحلال دین این است که این احکام دانسته شوند و به آنها عمل شود و در طول زمان این جریان پیدا کند . راه های شناخت احکام اینها است که چنانچه ترک شود عملاً در طولانی مدت منجر به اندراس خواهد شد بواسطه مشکلاتی که برای احتیاط و تقلید بوجود می آید. پس نتیجه اینکه اجتهاد واجب نباشد این است که کسی برای یادگیری اجتهاد اقدام نمی کند و به مرور زمان اجتهاد ترک شود سر از انهدام در می آورد.

عملاً در جایی که مجتهدی از دنیا برود و احتیاط مشکلاتی داشته باشد تقلید از او هم در مرور زمان چه سرانجامی پیدا خواهد کرد؟ به هر دلیلی که ثابت شده باشد تقلید از میت ابتداءً ثابت نیست ولو همان مجتهدی که از وی تقلید می‌شده است این را گفته است، نتیجه این می‌شود که باب تقلید هم بسته شود و اجتهاد هم که طبق فرض ترک شده احتیاط هم که ضرورت ندارد و نمی‌شود چون باعث عسر و حرج است و نتیجه‌ی آن اندراس خواهد بود.

**اشکال به دلیل اول:** به این دلیل اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که این دلیل نمی‌تواند وجوب نفسی اجتهاد را ثابت کند چون آنچه که واجب نفسی است ابقاء دین و لزوم جلوگیری از اضمحلال و اندراس دین است و این واجب نیست و اجتهاد به عنوان واجب نفسی مطرح نشده است و آنچه که در ادله وجوب نفسی آن اثبات شده است، مسئله‌ی ابقای دین و جلوگیری از اضمحلال آن است و اجتهاد مقدمه آن است.

اگر گفتیم اجتهاد مقدمه حفظ دین و مقدمه‌ی جلوگیری از اندراس دین است آن وقت دیگر وجوب نفسی نخواهد داشت و وجوب مقدمی دارد در حالی که مدعی این بود که می‌خواستیم وجوب نفسی مولوی را برای اجتهاد بالنسبه الی رجوع دیگران ثابت بکنیم اما این دلیل اثبات یک وجوب مقدمی می‌کند یعنی ترک اجتهاد خودش موجب استحقاق عقاب نیست بلکه آنچه موجب عقاب این است اندراس دین است. پس اجتهاد یک وجوب مقدمی پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

**جواب این اشکال:** اما به نظر ما این اشکال بر دلیل اول وارد نیست و حق این است که با این دلیل وجوب نفسی اجتهاد ثابت می‌شود چون به نظر ما و همان گونه که در تقریر دلیل ذکر شد اجتهاد مقدمه حفظ دین و ابقای آن نیست بلکه یکی از مصادیق بارز و روشن حفظ دین و جلوگیری از اضمحلال و اندراس است. یعنی حفظ دین یک عنوان کلی است که تحقق آن راهها و طرق گوناگون دارد که یکی از آن راهها اجتهاد است و راههای دیگری هم دارد مانند جهاد و همین طور بقیه اموری که باعث حفظ دین می‌شود.

حفظ دین یعنی اینکه احکام دین و دین در بین مردم جریان پیدا کند و آن وقت بر این اساس هر علمی از علوم که به دین مربوط باشد در واقع یک مصداق و راهی است برای حفظ دین، فرق می‌کند که بگوییم که یک چیزی مقدمه‌ی حفظ دین است یا یک مصداقی از مصادیق حفظ دین است و اگر مصداق شد دیگر وجوب مقدمی نیست.

اگر کسی گفت اکرم العلماء بوجوب نفسی اکرام علما را واجب کرد اگر سراغ زید بروی و وی را اکرام کنی یا وجوب اکرام زید در اینجا به چه عنوان است؟ آیا وجوبی که به اکرام زید متعلق می‌شود وجوب مقدمی است؟ وجوبی که به افراد و مصادیق طبیعت متعلق می‌شود وجوب مقدمی است؟ اگر اجتهاد را مصداق حفظ دین بدانیم دیگر نمی‌توان گفت که وجوب آن مقدمی است. لذا به نظر ما این اشکال وارد نیست و دلیل اول تمام است.

**بحث جلسه آینده:** اما دلیل دوم که در جلسه آینده بحث خواهد شد ان شاء الله. «والحمد لله رب العالمین»

۱. تفصیل الشریعة، کتاب اجتهاد و تقلید، ص ۱۳.